



روزانه ها ...

پیوندها

قلم ها

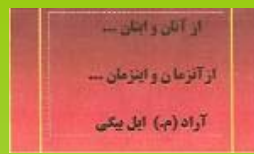


خانه

گاه روزانه های دیروز ... و امروز



آرژاد (م) ایل بیگی



آوردن این مطالب نه به معنای تأییدست و نه به انتقاد؛ تنها برای خواندن ست و ...

427

روشنگر منصور: چهره زن در جراید مشروطیت

نیمه دیگر

فصلنامه فرهنگی، سیاسی و اجتماعی زنان

BM NASIM
LONDON WC1N 3XX
BRITAIN

سان اول، شماره اول، بهار ۱۳۶۳

هیئت تحریریه: فرح آذری، لیدیا آوانسیان، زهرا امیدوار، گلنساء رازی
زری رحیمی، مریم صمدی، آرزو طبری، ناهید پیکانه

همکاران فنی و طراحی: مرزده آق قویونلو، کیواندخت صدیق

حروفچینی: موسسه ایران شهر، واشنگتن

چاپ: Offset Lithography by
Billing & Sons Ltd.
Guilford, London &
Worcester, G. Britain

طرح روی جلد: مرزده آق قویونلو

خط روی جلد: ضیاء میرعباسی

بهای تک شماره: ۳ پیوند/۶ دلار

بهای اشتراک سه شماره:

فردی - ارو یا ۱۰ پیوند، آمریکا و سایر کشورها (پست هوایی) ۱۸ دلار
کتابخانه ها و موسسات - ارو یا ۲۰ پیوند، آمریکا و سایر کشورها (پست هوایی) ۳۶ دلار
(بهای اشتراک با پست زمینی برای همه نقاط برابر نرخ ارو پاست.)
چک و سایر اوراق بانکی به نام Nimeye Digar نوشته شود.

نشانی پستی نیمه دیگر:

BM NASIM
London WC1N 3XX
BRITAIN

فراز ملک

میتراپشوتن

روشنگر منصور

فرح آذری

آ - رحمانی

ندائی از دیار تجربه های عظیم عشق

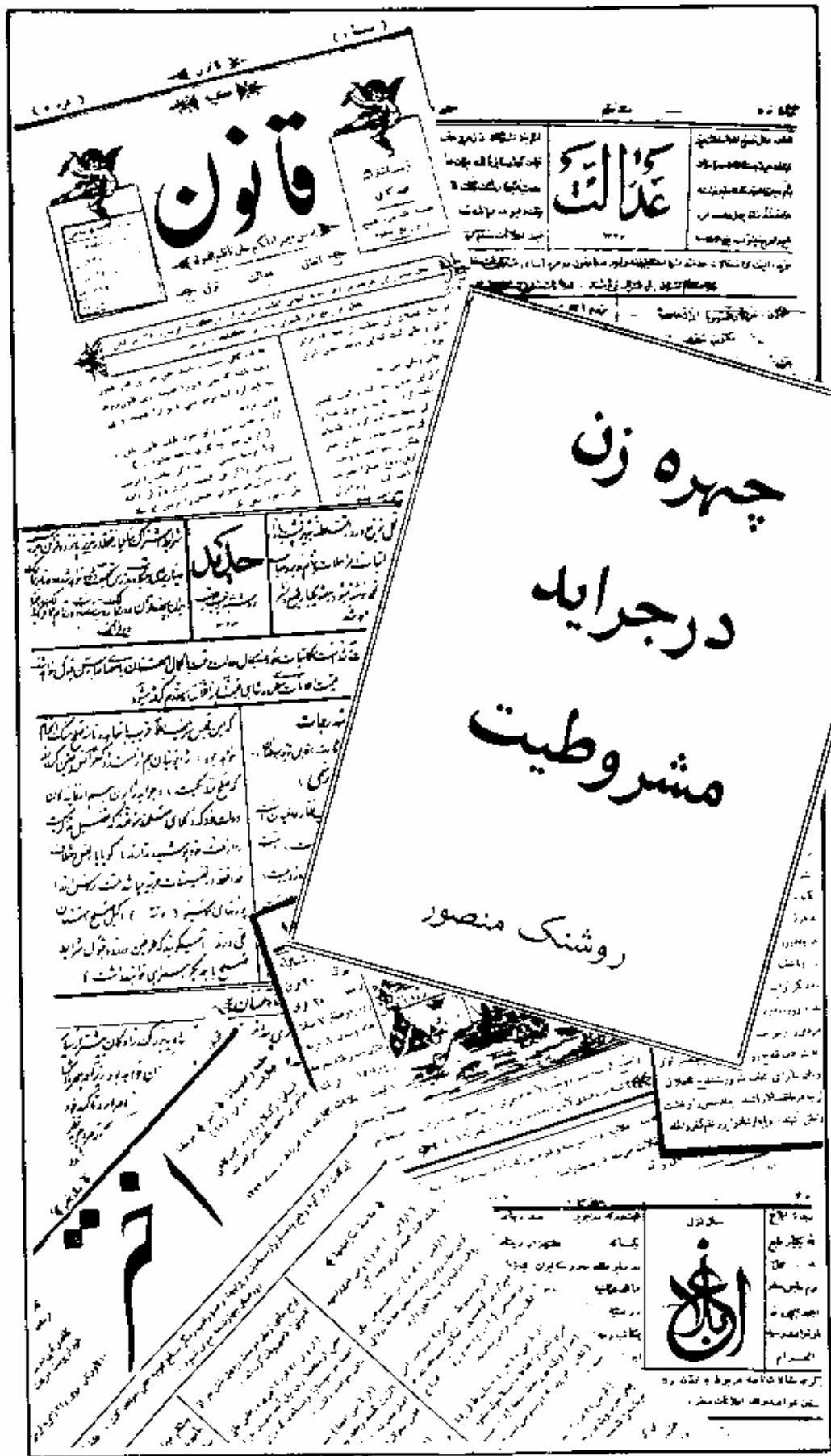
جنبش سافرجت زنان انگلیسی

چهره زن در جراید مشروطیت

گفتگویی با دوزن ایرانی

داستان کوه رفتن





قانون
روزنامه مشروطیت
شماره ۱۰۰
تاریخ ۱۳۰۲

عذاک
روزنامه مشروطیت
شماره ۱۰۰
تاریخ ۱۳۰۲

حکایت
روزنامه مشروطیت
شماره ۱۰۰
تاریخ ۱۳۰۲

اختر
روزنامه مشروطیت
شماره ۱۰۰
تاریخ ۱۳۰۲

چهره زن
در جراید
مشروطیت
روشنگر منصور

اختر
روزنامه مشروطیت
شماره ۱۰۰
تاریخ ۱۳۰۲

در اواخر سال ۱۹۰۷، آن هنگام که مشروطیت در ایران استقرار یافته بود، Eustache de Lorey (وحشی پیش از او سیاحانی چون Comte D'Allemagne)، زن ایرانی را موجودی یافته بودند که پیرایه تمام و کمال اندرونی بود. اگر بخت یارش می بود، قدی چون سرو (میان باریک و نرم)، چهره ای چون ماه و لبهایی چون غنچه داشت. چشمهایش آهوش بود و حجب او چونان پرنده ای دست نیافتنی می نمود. از نگاه بیگانه محفوظ و قدم گذاردن گهگاه او به خارج از خانه تنها با حضور همراه دیگری، و آنهم در لابلای پوششی کت و کلفت، ممکن می بود. چادری یک رنگ و ساده، به همراه سرآستین و یقه لباس، بدن را از پای تا سر می پوشانید. دامنی کوتاه و تنبانی گشاد و سایر تزیینات جاذبه آفرین، همراه با صندل‌های تنگ و آزاردهنده، ذیب اندامش می بود. صندل را شاید از آن رو تنگ بر پایش می گرفتند که از رفت و آمدهایش بکاهد (چیزی که در فرهنگهای شرقی عمومیت دارد). چه سرگرمی و چه خواست هایش نشانی از «ناقص عقلی» او تلقی می شد. مذهبش مملو از خرافه و روزان و شبانش آغشته به خور و خواب و شربت نوشی و قلیان کشی و تن پروری و غیبت دیگران می بود. این زنان «خوشبخت» متعلق به طبقات مرفه شهری بمنزله موجوداتی انگاشته می شدند که ملک طلق (متعلقه) و مخلوق بی چون و چرای آقا بالاسرهای خود بودند. تازه چنین وضعیتی در صورتی امکان داشت که «زن» با بخت خوش به خانه شوهر می رفت و مورد حمایت او قرار می گرفت.

وصفی این چنین، یادگار میسیونرهای کشورهای استعماری و سیاحان و محققان قرن نوزدهم، صرف نظر از کج بینی فرهنگی مستر در آن، مبین و موید حدود انتظاراتی است که می شد از الگوهای رفتار با زنان یرنی داشت. این راهنمای ایرانی آن دوران نیز، در قالب «اندرزنامه به زنان»، تایید می کند. زنان گرچه قادر بودند، با توسل به زیرکی و خدعه، به برخی از خواسته‌هایشان برسند؛ اما عملاً تمام درهای قضائی و قانونی به رویشان بسته بود. در واقع عمر آنان در فضائی سپری می شد که تغافل خودخواهانه و مکر آفرینی بی حاصل حاضه اش کرده بود. از او انتظار می رفت که، مطلقاً، قدم به مکانهای عمومی نگذارد. بر اساس حقوقی که برایش قائل بودند، «او» شیئی بیش نبود. به زبان کتبت «منزل» نام داشت؛ جایی که می

«توضیح نویسنده: این مقاله بر مبنای ارائه شفاهی مطلب در سمیناری تنظیم شده است. بدین جهت یادداشتها و منابع و مأخذ چنانچه باید و شاید کامن نیست.»

نیمه دیگر

۱۳

توانست به عنوان صیغه یا موجودی بی حق و حقوق، در آن سرکند. هستی اش در چنبر تصمیمات رقبا و هووهایش به بینوائی می گذشت. هیچگاه نه نوب اوگی راتجر به می کرد و نه نوجوانی را؛ از امکانات خودسازی محروم بود و تمامی رفت به خود آید، مادری شده بود (وجه بهتر که پسری می آورد) تا دمار از روزگار عروس آینده اش در آورد. آنچه که مورخین و شاهدان را، به یکسان به حیرت می اندازد، ظهور ناگهانی این موجود عمیقاً عامی و خانه نشین در عرصه روابط اجتماعی است؛ موجودی که کسی نه قدرت ابراز وطن پرستی او را به رسمیت می شناخته و نه درک او را از مسائل سیاسی.

قصد نگارنده، در این مختصر، پژوهشی در باب چگونگی نقش اجتماعی و سیاسی زن از طریق واری گسترده جراید آن روزگار است. می توان گفت که از اواخر قرن نوزدهم تا اوایل قرن بیستم، جراید فارسی هم نشان وزیران انقلاب مشروطه بودند و هم «آینه جامعه». در عین حال همین جراید محملی را تشکیل می دادند که جنبه های گوناگون وضعیت زن در اجتماع را با خود حمل می کرد.

سخنی چند در باب جراید و خوانندگانش در اینجا لازم می نماید. اهمیت و نقش جراید در طرح و شناساندن انقلاب مشروطه، به خوبی در تاریخ ثبت است. در سرزمینی که مردمش با امور مربوط به روزنامه نگاری آشنائی چندانی نداشتند، در عرض شش ماه، چهل روزنامه جدیدالتاسیس سر بلند کرد. همزمان با تکوین فکر مشروطه خواهی و پیش از تحقق انقلاب مشروطیت، جراید بانفوذ و ناسیونالیست در خارج از کشور و به هنگام آغاز قرن بیستم، در کار نشر افکار مترقی بودند. در اولین سالهای پس از استقرار مشروطیت، شکوفائی وسیعی در مطبوعات آزاد و در داخل خاک ایران بچشم می خورد. روزنامه نگاران به نقش و اهمیت افکار عامه و قدرت روزنامه نگاری در تأثیر گذاردن بر آن، واقف شدند. چنین بود که ۲۰ نفر از ۵ عضو اولین کمیته انقلابی را نویسندگان و روزنامه نگاران تشکیل می دادند. بنابر پژوهش حمید مولانا، تعداد کل روزنامه نگاران زن در خلال سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۵، حدود ۳۰ نفر بوده است. به رغم بی سوادگی گسترده، ضرورت وجود روزنامه ها شناخته شد. نسخ روزنامه ها دست بدست می گشت و در قهوه خانه ها و اجتماعات به صدای بلند قرائت می شد. مقالات آنها مورد بحث قرار می گرفت و کاملاً فهمیده می شد. دانش مادر باره دامنه گسترده خوانندگان زن این روزنامه ها بسیار اندک است؛ به طریق اولی نمی دانیم طریق دسترسی زنان به روزنامه ها عمدتاً چگونه بوده است. در یک گفتگو در باب موضوع، به نگارنده اظهار شد که فحوائی مقالات روزنامه ها را در اندرونی ها نقل می کردند. پرواضح است که زنان خانواده های مرفه شهری، بخش اصلی خوانندگان زن روزنامه ها بودند. با وجود این

شاید تعجب آور نباشد که علی رغم مشارکت زنان در انقلاب، اولین روزنامه زنان، تنها در سال ۱۹۱۰ نشر یافت. بهرحال مکاتبات لاینقطع زنان باروزنامه‌ها دلیلی بر این واقعیت است که آنها در جریان امر بودند. نکته مهم دیگری که نباید از نظر دور باشد آنست که جراید آن روزگار بیش از آنکه منبع نشر اطلاعات باشند، ناشر افکار گردانندگانشان بودند. مطلب به گونه ای بود که تا سال ۱۹۱۵، بقای یک روزنامه وابستگی تام به شخصیت مدیر آن وهم چنین چگونگی نشر عقاید مربوط به مکاتب فکری داشت. با توجه به چنین اوضاعی، کوشش نگارنده عمدتاً بر بررسی عقاید ووجه نظرهای جراید، یعنی بررسی سرمقالات آنها، و ربطش با مسئله زنان ایران معطوف شده است.

روزنامه نگاران ونویسندگان ترقیخواه، با آگاهی بر احوال ملالت باری که بر زن ایرانی میگذشت، در رنج بودند. اولین اشارات به این اوضاع در روزنامه **قانون**، که میرزا ملکم خان به سال ۱۸۹۰ در لندن منتشر می کرد، درج گردید. نزد او وسید جمال الدین اسدآبادی، تاکید بروضعیت زن بخشی از افکار مشروطه خواهانه را تشکیل میداد. مثلاً اشاره ذیل که در شماره ماه اوت، ۱۸۹۰ **قانون** درج شد مبین سنخیت با اندیشه هایی است که تانیمه قرن بیستم، بکرات در جراید به چاپ می رسید: «نصف هرملت مرکب است از زن. هیچ طرح ملی پیش نمی رود مگر به معاونت زنها. زنهاى ایران باید ملانکه ترویج آدمیت باشند. وجود آنها را در هر مقام باید خیلی محترم داشت. یک زن که ادم باشد می تواند بقدر صد مرد عاقل از برای پیشرفت آدمیت مصدر خدمت بشود. چنانکه الان در طهران و در چند ولایات ایران بعضی زنهاى محترم در ترویج آدمیت حقیقتاً کرامت میکنند. حالا که در ایران بسی مردها زن شده اند جای آنست که زنها به شوهرهای خود قدری درس مردی بدهند.»^۱

ملکم خان می نویسد: «اما تعجب آورتر از هر چیز استقبال شایانی است که زنان از مفهوم «آدمیت» کردند. کم نیست مواردی که زنان برجسته، صرفاً به وساطت قدرت اندیشه و تعلشان، از مردان روزگار ما پیشی فراوان گرفته اند. درک آنان از معنا و مزایای جامعه مبتنی بر آدمیت بسیار فراتر از مردان سه یاب زبانه صریح تر، مردان نامرد - ما است. عمه من، فلان السلطنه، که جانش حقیقتاً از دست نظام موجود به لب رسیده، بادست به یکی کردن با تعدادی از دوستانش خیال دارند یک آشوب باور نکردنی مخفیانه، بخصوص در اندرونی های اعیان و اشراف به راه اندازند.»

شواهد بعدی، نشان از آن چیزی دارد که ملکم خان پیشنهاد می کرد. فی الواقع، بنابه مطالعات اسماعیل رائین، آن لمبتون و شوسترانجمن های مخفی در حلقه زنان طبقات مرفه شهری تشکیل شده بود. ملکم خان ضمناً آموزش و تعلیمات زنان

نیمه دیگر

۱۵

راتشویق می کرد. به عقیده او از آنجا که زنان «آموزگاران فرزندان ماهستند»، «خداوندگاران ملت اند». به عنوان مثال او نامه ای را نقل می کند که یک زن تحصیلکرده مرفه به روزنامه قانون نوشته: «از زندهای ایران مایوس نباشید. ماهنوز اینقدر نامرد نشده ایم که مثل شوهران و جوانان این زمان سرمایه زندگی را منحصر به مشق بیعاری قرار داده باشیم. در این اتفاق آدمیت در این اردوی نجات ایران خوب می بینیم تکلیف ما چیست... قانون چشم و دل ما را یکمرتبه روشن ساخت. مشعل آدمیت الان در دست ماست و... خواهید دید که نفس ما باین مشعل مبارک... چه آتش حیات مشتعل خواهد ساخت» (قانون، شماره ۱۵)

چهار شماره بعد، قانون مباحثه ای را منتشر کرد که در آن ظاهرا، چند مرد از جمله یک مجتهد باسیدی درگیر بحث اند. مجتهد میگوید این روزها درباره زنان گفتگوهای فراوان به گوش می رسد. آیا غرضی در کار است؟ سید جواب می دهد: «مادر باب زنها چنان عقیده بزرگ داریم که آنچه در حق آنها بگوئیم مبالغه نخواهد بود». سپس به تقدیر از نقش آنان، به مثابه مربی کودکان و ستون فقرات خانواده، می پردازد و ضرورت تحصیل برای آنان را یادآوری می کند. سرتیپی که آنجا حاضر بود از سید می پرسد، از آنجا که زن در چارچوب ضوابط ازدواج وابسته به مرد است، یک مرد چند زن می تواند اختیار کند؟ سید جواب می دهد: «مادر این مسئله و جمیع مسائل دیگر احکام خدا و اوامر شارع مقدس را در نهایت احترام تصدیق و اطاعت می کنیم و به متابعت روح آن اوامر معتقد هستیم که مفیدتر و شایسته تر اینست که هر آدم در خانه خود فقط یک منکوحه داشته باشد» (قانون شماره ۱۹)

ظاهرا طرح این مورد مشخص در میان مردم طرف اعتنای چندانی واقع نشد (گرچه زنان خود از اواسط انقلاب به بعد به آن پرداختند). همین موضوع بهانه به دست جراید ارتجاعی تری همچون روزنامه دعوت اسلام داد تا سروصدا به راه اندازند و ترقیخواهان را مورد حمله قرار دهند. انهایی که چنین مضامینی را وسیله تنویر افکار کرده بودند به «فرزنگی مآبی»، «بابی گری»، و یا حتی «خیالپردازی» موسوم شدند. حتی جریده میانه روتربیت صدایش درآمد و در یکی از پاورقی های خود اظهار داشت که اقدام بر علیه قوانین اسلامی راه به جایی نخواهد برد؛ مجلس می باید، بدون پرداختن به این مباحثات بی حاصل، به امور و وظایف اساسی خود پردازد.

از دیگر روزنامه های صدر مشروطه که به مسأله زنان می پرداخت ثریا بود که بین سالهای ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۰ میلادی در قاهره منتشر می شد. میرزا محمد علی خان کاشانی [معروف به پرورش] مشروطه خواهی با افکار مترقی بود. توجه او به مسأله زن نیز از همین روحیه وی نشئت میگرفت. ثریا، طی پنج شماره، سلسله نوشته

های معروف به «مقاله مصاحبات» راجع کرد که طی آن معضل زن را به تفصیل طرح کرد. نویسنده به روزگار گذشته زنان، که در تاریخ ایران نویسندگان و شعرای خلاق و باارزشی داشته اند، اشاره می کند و از اینکه اکنون به جمعی غافل و لاابالی تنزل یافته اند افسوس می خورد. همگام با جوجه یک جامعه منحط، زنان به ویژه بمشابه موجوداتی تلقی میشوند که کمترین خصایص انسانی را دارند. بیش و کم چیزی در ردیف حیوانات تکامل نیافته. اثری از موفقیت ها و قابلیت های هنری گذشته در آنها نمانده. به گفته پرورش زن اروپائی از بیسوادی نفرت دارد؛ در ایران بی سوادی رامی پسندند، چرا که سواد چشم و گوش زنان را بازمی کند. زن را ناقص العقل می پندارند و نتیجتاً آموختن را برایش خطرناک می شمارند. گویی هیچ توضیحی بردانش اندوزی او متصور نیست. به دلایل ناشناخته، این عقیده رواج دارد که دانش، عفت زن را ذایل می کند. پرورش دلیل این انحطاط را اسلام نمی داند، بلکه ایلغار مغول را سبب اصلی ارزیابی می کند. به باور او، محمد پیامبر اسلام به روشنی تصریح کرده که زنان همدمان معنوی مردها نیستند؛ اما از آنجا که معارف کشور در وضعی چنین رقت آور است و مردان خود در شرایطی سترون و مقهور بسر می برند چگونه می توان انتظار داشت که زنان به منزلت پیشین خود دست یافته و در پهنه ادب به مدارج عالی راه یابند؛ آنهم در حالیکه ادبیاتی در کار نیست تا از آن سخن گوئیم.

و اما در پاسخ این سؤال که چرا علیرغم گفته پیامبر مبنی بر فریضه بودن دانش اندوزی، زنان از آن محرومند استدلال پرورش معطوف بر آنست که بطور کلی شیوه زندگی ما، شیوه مسلمانی نیست. ضمناً تذکر می دهد که در طبیعت قانونی که بر نازل بودن هوش و قابلیت زنان دلالت کند وجود ندارد. این سیاق که در چند شماره ژریا ادامه یافت، بخشی مهمی از ادبیات مربوط به نقش زنان را، از نظر نگاه آزاداندیشان صدر مشروطیت، در برمی گیرد.

در دورانی که بذرافکار انقلابی افشانده می شد، نظریات ترقیخواهان در باره زنان، فقط در جراید فارسی زبان خارج از ایران به بحث گرفته می شد. طبعاً این غیرعادی نبود، زیرا جراید داخل ایران تحت نظارت شدید و ممیزی بود و اندیشه های نوینی چون نیاز به تحصیلات برای بانوان، ضاله و مخمل نظم تلقی می شد. در آستانه پیروزی مشروطه، جراید آزاد رونق گرفتند و بسیاری از آنها وضع زنان را مدنظر قرار دادند. با توجه به تعداد فراوان جراید، نگارنده مجبور است دامنه مقاله فعلی را به یکی دو مورد مهم محدود کند.

یکی از جرایدی که از سال ۱۹۰۶ تا سال ۱۹۰۹ در تبریز نشر یافت، الحدید (بعدا عدالت) بود که با شوق تمام به طرح مسئله زنان می پرداخت. در این مورد هم شخصیت

نیمه دیگر

۱۷

سردبیر که سیدحسین عدالت باشد نقش مهمی ایفا می کرد. وی مردی معارف پرور و اهل ادب بود و عمیقاً به تعلیم و تربیت در جامعه و ارتقاء فرهنگ اهمیت می داد. از آنجا که مردی فرهیخته بود از خرافات و جهالت پیشگی، که قربانیان آن زنان بودند، نفرت داشت. کسروی مدعی است که برخی از مفاهیم آزادیخواهی نزد حسین عدالت از دوران اقامتش در روسیه نشئت گرفته و به نظریات زهرا آگین خارجی درباره آزادی زنان آلوده شده بود؛ چرا که در آن زمان که نفس کشف حجاب، حتی در مخیله خود زنان هم نمی گنجید، عدالت سخن از «تربیت بی پرده» و کنایات و اشارات دیگری از این قبیل بسیار داشت و در میان همقطارانیش به داشتن عقاید افراطی مشهور بود.

در واقع گرچه صدر هاشمی، حسین عدالت را مشروطه خواهی پیگیر و بنده مومن ملیت خواهی می خواند، اما می دانیم که همین بی پرده سخن گفتن هایش راجع به زنان کار را به آنجا کشید که خود مشروطه خواهان او را از تبر بزیرون رانندند. یک منبع خارجی در روزنامه ای به نام **کار زنان** می نویسد:

«زمستان گذشته مقاله ای درج ریده ای در تبر بزر طبع شد که مشوق آزادی زنان بود. این مقاله لحنی مطایبه آمیز داشت و زنان را «دنده کج» نامیده بود. چنان غوغایی به پا شد که عوام نویسنده را تهدید به کشتن و کشیدن به صلابه کردند. مقامات مسئول شهر، برای حفظ جاننش اول او را به زندان انداختند و بعداً هم به تهران فرستادندش که آب و هوایش برای بدعت گذاران سازگارتر است».

عدالت پیوسته نیاززنها به رها کردن سنت های کهنه و به دور افکندن خرافات را تاکید می کند و از مردان صمیمانه می خواهد تا در راه رهایی زنان و حتی فاحشگان گامی بردارند. می نویسد که اگر یکی را برانید، دیگری بزودی جانشین وی می شود؛ چرا مردان متدین ما علاجی برای این مرض جامعه نمی یابند تا به کلی بتوان آن را ریشه کن نمود؟

سرشک از زخم پاک کردن چه حاصل
علاجی کن کز دلم خون نیاید

عدالت وجود اندرزنامه های زنان را بالقوه مفید می داند، چرا که زنان باید از آن بیاموزند و عبرت گیرند که «چه نکنند» بدبختانه غالباً این رسالات را بعنوان مرجع می انگارند. آثاری همچون «کلثوم ننه» که بی شک برای استهزاء زنان نوشته شده در پاره ای اوقات به دست زنان نادان، و برای در پیش گرفتن شیوه های مبتذل، مورد استفاده قرار می گیرد. حسین عدالت می گوید که زنان باید در کسب دانش بکوشند و بدانند که این را مردها برای آنها نمی توانند انجام بدهند. این شدنی نیست مگر آنکه زنان خود در تاسیس مدارس برای خویش پیشقدم

شوند. حسین عدالت آنگاه بر آن می شود تا با چاپ اعلانی در شماره شانزدهم جریده اش، قصد گشودن مدرسه دخترانه وی را به اطلاع عموم برساند. وی از انجمن ملی دعوت می کند تا در تدوین نظامنامه مدرسه مربوطه شرکت جوید و در عین حال از مردم تقاضای اعانه و طرح پیشنهاد می کند. جالب آن است که وی یکی از معدود نویسندگانی است که هرگز زنان را باوصف «ضعیفه» یا «جنس لطیف» خطاب نمی کند و نیز از معدود کسانی بود که در هر شماره جریده اش یاد از زنان می کرد و به تفصیل از پی آمدهای جهل و بیسوادی آنها در زندگی آتی کودکان امروز سخن می گفت. در این مختصر مجال باز نمودن مفصل نمونه های کار او نیست؛ اما بد نیست بدانیم که حسین عدالت، فی الحقیقت، توجه دارد که برخی از امراض عصبی کودکان ایرانی بر اثر شیوه های رعب و وحشتی است که مادران در تربیت آنان بکار می گیرند. وی از برخی از عادات سنتی مانند «بکفیر برادر شوهر گرفتار کردن»، لباسهای تجملی و دست و پاگیر زنان، اسراف آنان در مهمان نوازی و معاشرت، و عقب افتادگی کلی آنان در نحوه زندگی انتقادات شدید و پی در پی می کرد. بدین طریق روزنامه عدالت یکی از مهم ترین منابع راجع به زندگی و عادات زنان آن دوره است.

روزنامه حبل المتین با وسعت نشر و خوانندگان کثیرش، از مبشرین دیگر آزادی زنان بود. این روزنامه، در سوم ژوئیه ۱۹۰۵، یک رشته مقاله تحت عنوان «حقوق و آزادیهای زنان» نشر داد. موید الاسلام، سردبیر روزنامه، می نویسد: طی قرون متمادی حقوق زنان پایمال شده و خود آنان ناقص العقل و سست اراده تلقی شده اند. هر قناعت و استعدادی که از خود بروز داده اند یا تصادف محض و یا حیله و نیرنگ قلمداد شده. عقیده بر این بوده که تعلیم دادن آنان نتیجه معکوس می دهد. زنان عملاً زندانی مردان بوده اند. می نویسد: «زنان مسیحی به کلیسای خود پناه می برند؛ زنان ما این راه نداشتند».

بسیاری از زنان، در حالی که رویای صبح آزادی در سر داشتند، با جان باختند و یا خود را به کشتن دادند. هر زمان که جنگ یا غارتی پیش می آمد تجاوز به زنان از نخستین آثار آن بود. موید الاسلام استدلال خود در این زمینه را، که با عقاید ملکم خان دمسازی بسیار دارد، به صورتی آشتی ناپذیر و محکم، با اصلاحاتی به سود زنان همراه می کند. فحواى مقالات مربوط به زنان، همانند مابقی مطالب حبل المتین، مدام بر این تکیه دارد که زنان و مردان باید از خواب غفلت برخیزند و به اصلاح جامعه خویش همت گمارند.

در روزنامه های دیگر نیز شراتی گذرابه احوال زنان دیده می شود. جرایدی از قبیل استقلال، تربیت، ادب، حکمت و غیره نقل از جانشانی و فداکاری

نیمه دیگر

۱۹

زنان نقاط مختلف دنیا می کنند، و جالب تر از همه تصاویر مطبوعات فکاهی است. جریان امتیاز به خارجیان بهلول چنین ترسیم شده: «من که بیچاره و بی چیزم ولی شما می توانید دختران شایسته سرزمین ما را برید بین جوانان خود تقسیم کنید». یعنی اشاره به این وضع که حتی «ناموس» خلاق نیز در معرض داد و ستد است. **ملانصرالدین** تصویر نقاشی شده ای را چاپ کرد که در آن یک خانواده اروپائی و یک خانواده ایرانی در کنار هم قرار داشتند. در این تصویر اروپائی ها جدی و مصمم به نظر می رسند و ایرانی ها، باتیبه بازی و مگس پرانی به تلف کردن وقت خود مشغولند.

آن هنگام که غالب جراید در افکار وطن پرستانه هم رای و نتیجتاً مبلغ اصلاح وضع زنان بودند، عناصر مترجم (که بعدها توسط زنان آزادیخواه به ملانما موسوم شدند) در برابر این افکار هباهو به راه انداختند. **دعوت اسلام** که به سردبیری آقامیرزا محمد امین التجار در بمبئی منتشر می شد، ضمن مقاله ای در شماره ماه ژوئیه ۱۹۰۷، مخالفت خود را صریحاً با کشف حجاب زنان اعلام کرد. **دعوت اسلام** تنها در شرایطی با تعلیم و تربیت زنان موافق است که تحت ضوابط خاص و فقط با رعایت احکام اسلامی صورت گیرد. مدارس دخترانه فقط باید توسط معلمین زن اداره شود؛ زنان مجازند فقط معدودی از مهارت ها را فرا گیرند، آنهم به این خاطر که به هنگام عسرت و احتیاج از آن سود گرفته و به خود فروشی نیفتند. **دعوت اسلام** هیچ اشاره ای به تعلیم و تربیت زنان به عنوان راه ترویج فکر و یا سرمایه ای در جهت ارتقاء وضع جامعه ندارد. ظاهراً سردبیر این جریده از درج مقاله ای در شماره دوم وطن منتشره در حیدرآباد هنده خشم آمده بوده است. نگارنده تاکنون موفق به یافتن نسخه ای از جریده مزبور نشده و تنها می تواند به حدس اشاره کند که این روزنامه ای می بوده کوتاه عمر و به زودی به محاق تعطیل کشیده شده است. در صورت صحت حدس مزبور، آقامیرزا محمد فرصت مناسبی به دست آورده تا مخالفت خود را با افکار ناشی از فرنگی مآبی و هم چنین این فکر نامعقول که مجلس می باید داشتن بیش از یک همسر را غیر قانونی اعلام کند، اظهار دارد. مطلب فوق و مطالبی از این دست در جراید آن دوره، مبین این است که برخی از پیشنهادات ترقیخواهانه مربوط به حقوق زنان در مجلس طرح و مورد بحث قرار می گرفت. اما بنابه طبیعت خود بجائی نمی رسید و جراید هم توجه چندانی به آن نداشتند.^۲

بهر تقدیر صحاف باشی، نویسنده مقاله یاد شده در روزنامه **وطن**، ظاهراً تعبیر و تاویلی نویسن از قوانین شریعت به دست داده بود تا ضمن آن آزادی بیشتری برای نسوان تامین شود. برای مثال وی مدعی شد که پیغمبر تاکید کرده که مردان و زنان در پی تحصیل علم

برآیند، حتی اگر مسافرت به چین لازم آید. دعوت اسلام در پاسخ به او با پرخاش می گویند: به چین رفتن هیچ ربطی به چادر ندارد. سپس مقاله لحنی جدید بخود می گیرد و به لفاظی معهود در دفاع از مواضع ارتجاعی می پردازد: از این گذشته معنی حدیث «طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة» که مورد استناد است به این معنی نیست که همه زنان و مردان مجبورند برای طلب علم به چین روند؛ بلکه برخی باید به چین روند و فرهیخته بازگردند. به عبارت دیگر مردان باید به چین رفته و پس از تحصیل علم بازگردند تا زنان خویش را تعلیم دهند. صحاف باشی متهم به این می شود تا ذهن نافرهیخته خویش را برآن داشته تا به تفسیر آیات پیچیده قرآن پرداخته، و برخلاف چنین در باید که پاره ای از تعلیم در مورد زنان، فقط به زمان پیامبر محدود بوده است. دعوت اسلام سپس می نویسد آیا کسی می تواند مدعی شود که نمازهای پنجگانه فقط محدود به زمان پیغمبر می شده؟ اگر چنین نیست، چرا می باید از قوانین مربوط به زنان چنین برداشت محدودی شود؟ چنین پیداست که نویسنده خیال دارد از ارزشهای اسلام، بهر قیمتی که شده، حراست کند.

از نظر این روزنامه، در واقع تمام این جار و جنجالها بر سر زنان، توطئه ای است که فرنگی مآبان ساخته و پرداخته اند (باید توجه داشت که همین روزنامه بعد از خود راهمفکر شیخ فضل اله نوری کرد). می نویسد هنگامی که کشوری در جهان رو به ترقی می رود آداب و رسوم او، هر چند هم که یادگار بت پرستان و مشرکین باشد، باز هم مورد تقلید قرار می گیرد. فی المثل هر مرد معقولی درک می کند که شیوه لباس پوشیدن زنان ارو پائی با دامن و دنباله دراز آن، فقط منجر به حمل کشفات معاویه درون خانه ها می شود و از این رو لغو و بی معنی است. بهر تقدیر باید جلو همین کار لغو را، که به شدت مورد توجه فرنگی مآبان سهل اندیش است، گرفت. در همین زمینه پیش از شیوع مسئله طلاق میان ارو پائیان، فرنگی مآبان، خود را آنقدر دایه مهربانتر از مادر می دانند که آداب طلاق را به باد انتقاد می گیرند. مع الوصف ارو پائیان ناگهان قوانین طلاق اسلام را مدنظر قرار می دهند و پرستندگان غرب سکوت پیشه می کنند. از آنجا که در حال حاضر تعدد زوجات در ارو پا پذیرفته نیست، سست اندیشان جامعه مامخالف آنند. ما از این گونه افراد می خواهیم تا در انتظار آن باشند که ارو پائیان بفکر گرفتن زنان متعدد بیفتند و این سست مایگان سکوت پیشه کنند.

در شماره اکتبر نشریه معارف، به سال ۱۹۰۷، مقاله ای است در باره افتتاح مدرسه توسل در قزوین که زیر عنوان «اخبار داخله» آمده است. چنین پیداست که شخصی به نام آقامیرزا حسن شیخ الاسلام، بخاطر احداث مدرسه جدیدی، به خشم آمده باشد. از نظر او مخارج احداث این مدرسه می توانست صرف «طلبه

نیمه دیگر

۲۱

های» اوشود. شخصی از قول وی نقل کرده بود که گفته است: «امروز جمعی از زنها رامی گمارم مدرسه را خراب بنمایند و اجزاء مدرسه را از شهر تبعید کنند». (معارف شماره ۱۸، ۵۴، ۱۳۲۵) چند روز بعد، در عمل چنین اتفاقی افتاد. بالاچار مدرسه را برای یک روز بستند و نویسنده مقاله که گمنام ماندن را ترجیح داده بود، مجبوره استمداد از خوانندگان نشریه شد. این و چند قضیه دیگر نشان می دهد که باتوجه به تاثیر زنان بر عرصه روابط سیاسی خارج از خانه، این امکان وجود داشت تا عوامل ضد مشروطه و ارتجاعی هرازگاهی از زنان بهره گیری سیاسی کنند (فی المثل حادثه همدان رایبید به یاد آورد که به گروهی از زنان پول دادند تا از ورود وکیل مجلس به بازار شهر جلوگیری کنند و او را به باد لعن و نفرین گیرند). معذالک چنین حوادثی شیوع چندانی نداشت. غالب جراید آزاد نه تنها از حقوق زنان (گرچه با شور و شوق متفاوت) سخن گفتند بلکه حتی از نقش ارزنده آنها در مبارزه ملی بسیار چیزها نوشتند. از این رو مطبوعات رامی توان عامل مهمی در ارزیابی نظریات گوناگون در میان روحانیون مشروطه خواه (همچون طباطبائی و آقا سید جمال الدین [واعظ]) و روحانیون مرتجعی همانند شیخ فضل اله نوری دانست.

ایستک که به طرز تفکر از باب جراید و نظریات آنان درباره زنان نگریم، بدنیست ببینیم فعالیت ها و مشارکت واقعی زنان در حوادث انقلاب مشروطه چه کیفیتی داشته است.

بیات فیلیپ، در یکی از معدود مقالاتی که درباره نقش زنان ایران بین سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۱ نگاشته شده، می گوید که: «غالب منابع ایرانی در ارزیابی تفاهم آمیز فعالیت های زنان غافل مانده اند». شاید واقع بینانه تر است که گفته شود آن هنگام که منابع تاریخی تصویرناکاملی از نقش زنان در مشروطه می دهد، گزارشهای جراید در این باب دو جنبه دارد. به این معنی که گزارشهای اوایل انقلاب با گزارشهای بعد از ۱۹۰۹ متفاوت است.

در اوایل انقلاب نقش زنان بیشتر معطوف به پشتیبانی از آن بود. زنان، غالب اوقات، مجری دستورات علما بودند؛ همسران خود را تشویق به ادامه مبارزات انقلابی، و خود در حمایت از آنان راهپیمائی می کردند؛ به سازماندهی خود در انجمن های مختلفی میپرداختند؛ به متخصصین کمک مالی میکردند؛ در متن سخنرانیهای رامی نوشتند که بعضی شان به صدای بلند، در مساجد و برای مردان، خوانده می شد؛ در اجتماعات، زنان مجاز بودند از پس پرده به سخنرانی مردان گوش دهند؛ حتی به جراید نامه می نوشتند و همبستگی خود با نهضت مشروطه را اعلام می کردند. زنی، شعری مطول در ستایش مشروطیت سرود. روزنامه عدالت در شماره

۲۷ خود خیر از حادثه ذیل می دهد:

«جناب آقاسید جمال الدین به درجه ای اهالی رابه هیجان آورده که روزی در بین صحبت از وضع پریشانی و ذلت ملت ذکر نموده و گفته: که اساس وقوام مشروطیت بی پول نمی شود باید هرکس بقدر همت خود در این راه بذل مالی نماید. یک مرتبه هیاهوئی از طرف نسوان که حاضر بودند برخاسته زنان فقیره گوشواره خود رابه دست گرفته و برای اعانه در این راه مقدس عرضه داشته اند. و یکی از مخدرات نیز جناب آقا را مخاطب داشته و گفته: که من دوتا پسر دارم هر یکی روزی دو قران مزد میگیرند بعد از این به دوهزار قناعت کرده و دو قران دیگرش را بهر محلی که معین فرمایند بطور یومیه تقدیم می نمایم». (عده‌الت شماره ۲۷، صفحه ۲، ۲۹ شوال ۱۳۲۴)

وقتی که بالاخره در ۱۹۰۵، مشروطه تحقق یافت از آن همه مشارکت و همدلی زنان کمتر ذکری در جراید به میان آمد. روزنامه ها مقالات مفصل و اساسی خود رابه قانون انتخابات، مصوب سپتامبر ۱۹۰۶ اختصاص دادند. بنابراین قانون، زنان از حق رای مطلقاً محروم بودند. این قانون، که خود به اندازه کافی گویاست چنین است: «کسانی که کلاً حق رای ندارند: ۱- زنها ۲- افراد خارج از رشد و آنهایی که احتیاج به قیم شرعی دارند ۳- خارجی ۴- اشخاص زیر ۲۵ سال ۵- مفسدین ۶- افراد ورشکست که بی گناه بودن خود را ثابت نکرده اند ۷- قاتلین، دزدها و مجرمین...» (از تریبیت، ۱۵ شعبان ۱۳۲۴، شماره ۴۱۳)

از آن زمان به بعد، تغییری در وجه نظر علمای ترقیخواه و مشروطه خواهان قابل ردگیری است؛ این تغییر را می توان از مطالعه جراید در یافت چون از بعضی مطالب در مورد زنان دیگر سخنی گفته نمی شد. حتی خود زنان نیز رفتاری متفاوت در پیش گرفتند. کوشش های آنها، از این به بعد، گرچه همگام با مشروطه خواهان است، لیزوما آن نیست که قبلاً بوده. گویی پی برده بودند که «زن» بودنشان، دانش آموزیشان و کشف حجابیشان هیچگاه خواستهایی نبوده که، در نظر مردان هم سنگرشان، معقول جلوه کرده باشد. حامیان آنها، در میان نام آوران جهان مطبوعات، آنقدر کم بودند که عملاً هیچ کار موثری رانمی توانستند از پیش ببرند. ارباب مطبوعات مترقی با حسن نیت تمام از مبارزات زنان پشتیبانی کرده بودند، بی آنکه حقوق و احتیاجات مستقل آنها رابه رسمیت شناخته بوده باشند. بدون شک ایجاد سریع تعداد کثیری مدرسه دخترانه گامی به جلو محسوب می شد؛ اما آنچه که در این مدارس تدریس می شد و اینکه زنان تاجه حد مریدان «نسل جدیدی از ملیون» هستند، چیزی نبود که برونق مراد آنها باشد.

به عنوان نمونه ای از سهل انگاری ارباب جراید، می توان از حادثه ۱۰

نیمه دیگر

۲۳

ژانویه ۱۹۰۶ یاد کرد. در آن روز هنگامی که کالسگه شاه در حال عبور به سوی منزل یکی از اعیان بود، انبوهی از زنانی که در خیابانها راهپیمائی می کردند، به سوی او هجوم بردند. کالسگه محاصره و مجبور به ایستادن شد. زنان فریاد می زدند که فقط علما را رهبر خود می دانند و خواستار پایان دادن به تبعید آنها و بازگرداندنشان به تهران بودند. سپس یکی از آنها عریضه ای بدین مضمون به شاه داد: «وای از آن روزی که تاج سلطنت را از سرتان و عصای فرمانروائی را از دستتان بگیرند!» شرح حادثه فوق را کسروی و ناظم الاسلام کرمانی داده اند. ناظم الاسلام می گوید که ناآرامی واقع و بازار برای یک روز بسته شد.

در یکی از شلوغ ترین خیابانهای تهران، وسط روز روشن، زنان در حال راهپیمائی و برگرفتن چادر از سر خود شعار می دادند: «پاینده باد مشروطه! پاینده باد آزادی! مشروطه به ما آزادی داده است. ما باید خودمان را از بند مذهب آزاد کنیم تا آن طوره که می خواهیم زندگی کنیم». افکار عامه چنان بر علیه آنها برانگیخته شد که حتی مشروطه خواهان نیز مصلحت را در انکار هرگونه همبستگی با این زنان «بدنام» دیدند. آنها با آسودگی خاطر، گناه این «حادثه زشت» را به گردن مرتجعینی انداختند که به «فاحشگان» پول داده بودند تا انقلاب را در انظار مردم، بی اعتبار سازند. بیش و کم در همان ایام بود که سید حسین عدالت مجبور شد روزنامه اش را در تبریز تعطیل کرده، خود به تهران مهاجرت کند.

گرچه مورخین وجود انجمن های سری زنان را مدلل کرده اند، جراید هرگز به درج اخبار مربوط به این انجمن ها نپرداختند. اکنون دانسته است که در تهران دهها انجمن سری زنان فعالیت می کردند و همگی تحت اداره یک سازمان متمرکز اداره می شد. این انجمن ها به حمایت از مردان رهبر جنبش ادامه می دادند و به میهن پرستی و از خود گذشتگی معروف بودند. زمانی که مجلس تصمیم به احداث بانک ملی، بدون استقراض از دول خارجی، گرفت زنان باشوق فراوان مقادیر زیادی پول تدارک دیدند و حتی جواهرات خود را اهدا کردند. در مورد این مشارکت سازمان یافته نیز، که به ظن قوی انجمن هادر آن نقش داشتند، جراید هیچگونه اقدام جدی، در درج خبر و گزارش، صورت ندادند.

در سوم دسامبر ۱۹۰۶، یک زن قزوینی به حبل المتین می نویسد: اینکه مشروطه مانع احقاق حق زنان شد را توضیح دهید؛ و می افزاید: زنان تظاهرات به راه نینداختند که حششان پایمال شود - به تاریخ بنگرید و ملکه و یکتوریا، کلتوپاترا و سمیرامیس را ببینید؛ زنان برای بقای ملت و خانواده رکن اساسی اند و به همین خاطر کسب دانش ضرورت تام برایشان دارد. در آوریل ۱۹۰۷، جهان اسلام، فصلنامه ای که به دست میسیونرهای مسیحی در پاریس نشر می

شد، توشه‌ت: «جنبش آزادیخواهی در ایران هنوز راه درازی در پیش دارد تا بتواند آنچه برای زنان مصر و ترکیه حاصل شده را حاصل کند». واقعیت این است که، از آن زمان به بعد، اطلاعات مادر باره زنان، تا حد زیادی در گرو و مرهون اخبار پراکنده ای است که جراید خارجی و نشریات میسیونرهای مذهبی بدست داده اند. به گزارش آنها در ایران «انجمن نسوان» تشکیل شده است. هر جمعه زنان گرد می آیند تا درباره مشکلات اجتماعی و سیاسی خود بحث کنند. «به این امید که وضع [نابسامان] مادی و معنوی خود را بهبود بخشند». رئیس انجمن خواستار اتحاد، حضور مستمر و رعایت دقیق مقررات شده است. وی تاکید کرده که زنان می باید ترقی مملکت را وجهه همت خود قرار دهند و برای کمک به توسعه اقتصاد، فقط منسوجات ساخت کشور را مصرف کنند. نشریه میسیونری با توجه تمام هرگونه خبر در باب فعالیت های زنان ایران راجع و نسبت به اقدامات متهورانه و آقا بالاسر ستیزانه آنها، که ظاهر ادراطراف و اکناف مملکت صورت می گرفت، توجه فراوان مبذول می داشت. غربیهها، بخصوص از طرف شدن این به اصطلاح «ضعیفه ها» با مجلس ایران، تحت تاثیر قرار گرفته بودند.

سیصد زن (که برخی زیر چادرشان طپانچه پنهان داشتند) به سوی ساختمان مجلس روانه و خواهان گفتگو با رئیس آن شدند. وقتی که تعدادی از وکلا به دیدارشان آمدند، زنان چادرهایشان را بکناری انداختند و طپانچه کشان تهدید کردند که در صورت تسامح نمایندگان نسبت به آزادی و شرف ملت، شوهران و فرزندان و خودشان را خواهند کشت.

اما تنها چیزی که، از آنچه گذشت، در جراید فارسی منعکس شد انتشار سخنرانی اولیه ای بود که به اقدام فوق الذکر انجامید. این سخنرانی رادختر مرحوم آقا شیخ هادی، در جلسه انجمن نسوان، ایراد کرده بود. وی در این سخنرانی، ضمن تشجیع زنان به کمک در جلوگیری از نزاع یک ملت، می پرسد چرا درباره نیروهای نظامی بیگانه در خیابانهای شهر از نمایندگان ملت بازخواست نمی شود؛ چرا، علیرغم تصویب مجلس و تشریک مساعی و ثبت نام مردم ولایات، قرصه ملی به جریان نمی افتد؛ چرا اصلاحات به تعویق افتاده و هرگونه برنامه دچار سکون شده؛ چرا به افراد اجازه داده می شود بدون مجوز سلاح حمل کنند و بدین وسیله به نیروهای بیگانه اجازه داده می شود که به بهانه استقرار نظم مبالغه گزاف از ثروت مملکت را صرف مخارج نالازم کنند.

بصیرت نهفته در این سخنان به ما امکان می دهد بر جنبه دیگری از قضیه، که وسیعاً مورد بی مبری جراید قرار گرفت، انگشت گذاریم. در شرایطی که تجلیل و تکریم بسیاری از مردان مبارز و قهرمان مشروطیت عمومیت داشت، زنانی که

نیمه دیگر

۲۵

قاعدتادوش به دوش آنها مجاهدت کرده بودند بی نام و بی چهره باقیماندند. ذکر نمونه ای کوچک، گویای منظور ماست: صدیقه دولت آبادی - کسی که بعدها سردبیر زبان زنان شد - مشروطه خواهی فعال بود. در نیمه دوم دوران انقلاب، وی از ارکان اصلی «شرکت خواتین اصفهان» بود. از شرایط عضویت در این شرکت آن بود که زنان متقاضی ملزم بودند قسم یاد کنند که دختران خود رادرنه سالگی شوهر نخواهند داد، از استعمال مواد و وسایل آرایشی خودداری خواهند کرد؛ و لباسهای خود را فقط با پارچه های ساخت وطن خواهند دوخت.

محترم خانم اسکندری شخصیت برجسته دیگری در میان زنان صدر جنبش حقوق زن بود. «انجمن نسوان وطنخواه» را او بنیاد گذاشت و خود از روزنامه نگاران نشریه این انجمن شد. پدرش که از موسسین «انجمن آدمیت» بود، روزی بایکی دیگر از اعضای این انجمن مباحثه می کردند. محترم خانم نیز حضور داشت و مبحث پراهمیت ذیل را مطرح کرد: «بعد از پیروزی انقلاب برای احقاق حقوق زنان چه در نظر خواهید گرفت؟».

میرزا طاهر، دوست پدر محترم خانم و مخاطب او پاسخ داده بود: که «از حالا باید فکری برای چادر به سر کردن شما که پیداست به رشد رسیده اید بکنیم». محترم خانم، برافروخته و به لحنی بی پروا و طعنه آمیز، گفت: «بس از همین حالا بدانید کسی که باطرز فکر دوران پادشاه و زوزک می اندیشد هرگز در انقلاب موفق نمی شود». این سخن گستاخانه در حضور پدر و در جواب آزاده مردی که مورد تکریم همگان بود چنان موثر می افتد که عتاب پدر را بر او نادیده می انگارند و خود میرزا طاهر می گوید: «چه خوب شد که شوخی من و اعتراض دختر عزیز ما بحثی جدی به میان آورد» و بعد خطاب به محترم خانم می گوید: «حق به جانب نست. نیمی از ملت ایران رانمی توان در نتایج انقلاب سهیم ندانست و حقوق آنانرا بازنگرفت». ۳ محترم خانم یکی از فعالترین زنان عصر خویش بود. «انجمن خواتین وطنخواه» تنها با محترم خانم هویت نمی یافت. در میان اعضاء این انجمن، کسانی چون صدیقه دولت آبادی، منصوره افشار، فخر عظماء ارغون و بانو صفیه اسکندری که بیشتر به شازده ملوک شهرت داشت، نیز بودند. در هیچ یک از جراید فارسی زبان به هیچ یک از زنان مذکور کوچکترین توجهی معطوف نشد. در ماه سپتامبر ۱۹۰۸ تا میز لندن جوابیه سردار و اردگری به تلگراف «کمیته زنان ایرانی» را منتشر کرد. در این تلگراف، زنان ایرانی از گری درخواست کرده بودند که از زنان ایرانی در مبارزه شان بر علیه دخالت روس در امور ایران پشتیبانی کند. همان روزنامه در یکی از شماره های ماه دسامبر سال ۱۹۱۱ خود متن تلگراف دیگری را چاپ کرد که «انجمن نسوان» به کمیته زنان سا فر ا ج ت لندن فرستاده بود: «دولت

روسیه به ما اولتیماتوم داده و می خواهد استقلال خودمان را تسلیم او کنیم. گوش مردان ارو پائی به فریاد مابدهکار نبوده است؛ آیا شما زنهای ارو پائی هم نمی توانید کاری بکنید؟». بدبختانه زنان سافراجت ارو پائی هم کاری جز اذعان به عجز خود نکردند.^۴

پس از کودتای سال ۱۹۰۸ (کودتای محمدعلیشاه و آغاز استبداد صغیر)، زنان نه تنها مشارکت با مردان در مبارزه را افزایش دادند، بلکه خیر از تظاهرات خیابانی آنها در دست است. در تبریز، زنان در لباس سربازان جنگیدند و کشته شدند؛ نمایندگان مجلس رادرخانه های خود پناه دادند و در اختفای مبارزین مشروطه خواه فعالانه شرکت کردند. باز، خبر مربوط به این کوشش ها را بیشتر می توان در اسناد تاریخی جست تا در لابلای جراید. من حیث المجموع هرگاه که اقدامات زنان معطوف به اتخاذ تصمیم مستقل از طرف آنان می شد، جراید هم مدردی چندانی با آن نداشتند. مثلاً با فزونی گرفتن ترورهای سیاسی، اسناد تاریخی مبین آن است که حداقل یک مورد از این ترورها، به شرح ذیل، توسط یک زن انجام گرفت: زمان کوتاهی پیش از به توپ بستن مجلس، در حالیکه نیروهای قزاق خیابانهای شهر را در اشغال خود داشتند، دست علمای مرتجع باز گذاشته شده بود تا تمامیت نهضت مشروطه را بی آبرو کنند. در میدان توپخانه، در مرکز شهر، یک روحانی برای جمعیت سخنرانی می کرد: «که ناگهان از میان جمعیت زنان زنی بلند شد طپانچه ای از زیر چادر درآورد و آخوند را هدف تیر قرار داد»، وی بلافاصله دستگیر و در همانجا به قتل رسید. چنین واقعه ای، انعکاسی در جراید نداشت، در حالیکه قضیه نسبتاً کم اهمیت زن سالار حشمت مورد توجه فراوان قرار گرفت. روزنامه استقلال تبریز در سال ۱۹۰۷ می نویسد هنگامی که سالار حشمت توسط کمیته انقلابی به قتل رسید کنسول روس در تبریز بلافاصله حمایت دولت متبوع خود را از بیوه وی اعلام کرد. بیوه مورد اشاره، از آنجا که این حمایت را رد کرده بود، از طرف جراید لقب شیرزن گرفت؛ وی ترجیح داده بود که مردان کشور خودش از او حمایت کنند. ایران نو و ناظم الاسلام کرمانی گزارش از حادثه مشابهی در سپتامبر ۱۹۰۹ می دهند. واضح است که رهبران ملی از مردم می خواستند که تحت «حمایت» خارجی، بی توجه به نوع آن، نروند.

تا این زمان زنان در مسیر جنبش مستقل خود به خوبی گام برمی داشتند. زنان، با جلب حمایت نسبی بعضی از نهادهای لیبرال و دمکرات از قبیل روزنامه ایران نو (که به عنوان یکی از بهترین روزنامه های نیمه دوم دوران مشروطیت توصیف شده)، مبادرت به ایجاد مرکز اطلاعات، با قصد کمک به زنان همه طبقات، کردند. اولین روزنامه ای که به دست زنان و برای زنان نشر شد، به همت یکی از

نیمه دیگر

۲۷

انجمن های سری زنان بود. خانم کحال سردبیر آن بود. مجله شکوفه (که در سال ۱۹۱۳ منتشر می شد) بخش اصلی مطالب خود را به انعکاس مسائل زنان اختصاص داد و بدین وسیله بذرات چیزی را که شاید بتوان بدان نام «نهضت زنان» داد افشاند.

معذالک در سال ۱۹۱۹ بود که با تاسیس زبان زنان، به همت صدیقه دولت آبادی، جهان زنان روزنامه نگار ایرانی به اعتبار واقعی خود دست یافت. از همین دوران بود که مقالات مربوط به زنان حوزه خانه داری و بچه داری را پشت سرگذارد و طرح امور جاری در داخل و خارج کشور سهم اصلی یافت. حقیقت این است که روزنامه دولت آبادی ندای قدرتمندی بود بر علیه موافقت نامه روس وانگلیس. بهر تقدیر حتی تا سال ۱۹۱۰، میسیونرهایی که در جراید غربی نوشته هایشان چاپ می شد خبر از ظهور پدیده ای نو در ایران می دادند، پدیده ای که آنها «زن امروزی ایران» می نامیدندش. حداقل سه نویسنده مختلف از سه نقطه مختلف جهان متفق القولند که در زندگی زنان ایرانی تغییرات فاحشی در حال وقوع است. خانم رهیا در نشریه کسار زنان می نویسد:

«زنان، خود، در حال به پا خاستن هستند؛ و این به خودی خود بارزترین مشخصه پیشرفت است. یکی از قرائن این پیشرفت، در خلال سالهای اخیر، تغییر در لباس پوشیدن آنهاست... در عین حال تغییرات را فقط نمی توان به آثار ظاهری منحصر دید. عادات هم به اندازه سرو وضع ظاهر، سریعاً تغییر می کنند. افکار نو، خود می نمایاند. اکنون در میان زنان ایرانی، شوقی وافر برای تحصیلات و زندگی معنی دارتری وجود دارد. اعتقاد آنها راسخ و امیدشان فراوان است. معذالک آنها نمی دانند که قادر به خواندن بودن، لزوماً و همواره چاره درد نیست. زنی ثروتمند که می تواند، تاحدی، ترکی عثمانی بخواند می گوید بیشتر وقتش صرف سرو کله زدن با لغات نامانوس است. لغاتی که در داستانهای نوشته شده به زبان ترکی عثمانی فراوان و نتیجه ترجمه آثار فرانسوی به این زبان است. وی چنین کاری را کسالت آور و ملال انگیز می داند.»

«اندیشه های نوپایه درون اندرونی ها گذارده». این چیزی است که یک زن میسیونر از تهران نوشته. وی خبر از تحولات قابل توجه در طرز پوشاک زنان می دهد و از اشکال راحت تر زندگی. اکنون کفشهای تخت صاف و مزاحم، جای خود را به کفشهای راحت داده. «شش هفت ماه پیش زنی جوان و منور الفکر پوششی ابداع کرده که جای چادر و روبنده را گرفته». خانم ستاکینگ می گوید که زن امروزی ایران، در پذیراییهای کمتر به این وسواس می افتد که مجلس میهمانی را به انواع آشامیدنیها و خوراکیهای رنگارنگ بیاراید، کمتر اصرار دارد که با «این رامیل کنید

نیمه دیگر

و آن رانوش جان بفرمایید» گفتن هایش جان میهمانان را به لب رساند؛ اکنون کمتر می توان در هر گوشه و کنار زنی خدمتکار دید و در دختران میل بیشتری مشاهده می شود که چای و شیرینی را حتما با دست خود تعارف کنند. زنان میزبان، این روزها کمتر، با کوچک نمایی می گویند: «ما زنان ایرانی هیچ ارزشی نداریم». زنان از اینکه در زمان کودکی شان مدرسه ای در کار نبوده افسوس می خورند و از روزگاری سخن می گویند که نمی توانستند، مثل دختران چهارده ساله محصل امروز، به کسب علم بپردازند. مادران امروز به دخترانشان می بالند و تصدیق دارند که سرزمینشان به مادرانی فهیم نیازمند است. حتی پدرها و برادرهای امروز به تحصیل دخترها و خواهرهای خود توجه نشان می دهند و مباحثات می کنند. در دبستانهای امروز حساب (چهار عمل اصلی)، جغرافیه، تاریخ، فیزیک، یولوژی و اخلاقی تدریس می شود. زبان فارسی، نسبت به زبان عربی، مورد عطفوت بیشتری است. تمام مدارس دخترانه توسط افرادی اداره می شود که اجازه نامه مخصوص دارند و منظمًا توسط بازرسان مربوطه سرکشی می شود. گرچه، در حیطه تحصیلات دختران، هنوز تا کید بر کسب اطلاعات است ناشکوفایی استعداد؛ معذالک دختران در کار خود سخت کوشی و اشتیاق به خرج می دهند. زنان شوهردار به مدارس پذیرفته می شوند و غالبشان به موسساتی وابسته اند که فعالیتهای بشردوستانه دارند. آگاهی اجتماعی زنان امروز، نسبت به گذشته، به مراتب وسیع تر است و بهمین خاطر استفاده از منسوجات ساخت داخل شایع تر شده و نتیجتًا صنایع بومی مورد تشویق قرار می گیرند. حتی تعدادی دختر برای آموزش خدمات بهداشتی، به خارج فرستاده شده اند. در سال ۱۹۱۵، جنسه پشت جنسه بود تا در باب وضع بحرانی ازدواج زودرس دختران و همچنین شرایط مناسب تر تحصیل آنها بحث شود. این جلسات، گاه به دلیل طبیعت خود بی ثمر بود و فراموش می شد و گاه عوامل بیرونی همچون اپیدمی و یا وضع اقتصادی کشور و در شان می کرد که طرح های خود راها کنند؛ به کرات و مرآت علمای کهنه پرست با این طرحها در افتادند. با وجود همه اینها، ارایه ای به حرکت افتاده بود که گرچه زینگراگ گاه تند و گاه کند می رفت، از حرکت بازداشتن و یا برگرداندنش غیرممکن بود.

یادداشتها

۱ - در ادبیات این دوره تا کید فراوان بر قرئنی همچون «صفات مردانه» و «صفات زنانه» رفته است. این ادبیات زن را متصف به دشتن صفاتی کرده که در مجموع اساس هستی و سرشت خدایی بشر بشمار می رود. و راجعی، بی رویی، بنزدلی، طمع، حسادت و تنگ نظری بخشی از خصوصیات مستتر در طبیعت زن است.

نیمه دیگر

۲۹

۲ - به سال ۱۹۱۱ یک نماینده مجلس، حقوق و مسائل زنان را در آنجا طرح کرد. تأیید شدن تنها منبع دردسترس در باب این واقعه تاریخی است. در شماره یازدهم اوت این روزنامه، به سال ۱۹۱۱، مطلب ذیل به چاپ رسید: «مجلس ایران به طرح مسئله حق رای برای زنان پرداخته و یکی از نمایندگان از آن دفاع کرده است. این وکیل کسی جز حاج وکیل الرعایا نماینده همدان نبود که روز سوم اوت با دفاع تمام و کمال از حقوق زنان، مجلس را به حیرت انداخت. قضیه هنگامی مطرح شد که مجلس، به آرامی، مشغول بحث بر سر انتخابات پائیز آینده بود؛ یکی از نکات بحث محرومیت زنان از حق انتخاب کردن بود. حاج وکیل الرعایا با این نکته مخالفت کرد. ظاهراً مجادله بر سر چنین موضوعی، که مثل روز روشن می نمود، بی هنگام تلقی شد. اما وکیل الرعایا پشت تریبون رفت و به صراحت اظهار داشت که زنان انسانند و حقوق حقه خود را دارند و بایسته است که حق رای نیز داشته باشند. چنین اظهاراتی مجلس را به لرزه انداخت تا آن زمان حاج وکیل الرعایا سیاستمداری جدی شناخته شده بود و اکنون مجلس داشت در بهت و حیرت به سخنان باورنکردنی وی گوش میداد و نمی دانست که حاج وکیل الرعایا شوخیش گرفته یا جدی است. سخنران از یکی از اعضای حاضر در مجلس درخواست پشتیبانی کرد. اما درخواستش بی جواب ماند. مجتهدی که سخنان حاج وکیل الرعایا تحریکش کرده بود ازجا برخاست و صریحاً گفت که در سراسر عمرش هرگز گوش خود را به چنین اظهارات کفرآلودی نیالوده بوده است. سپس مشتتج و برافروخته گفت که نه برای زنان حقوقی قائل است و نه در آنها صیغه های انسانی می بیند».

(از مقاله منگل بیات فیلیپ، «زن و انقلاب در ایران: ۱۹۱۱-۱۹۰۵»)

۳ - نقل از کارنامه زنان مشهور ایران، قومی.

۴ - «باتاسف باید بگوئیم که ما قادر نیستیم دولت انگلیس را وادار کنیم که حتی به زنان هموطنش، یعنی ما هم، آزادی دهد. مانیز، مثل شما، در نفوذ بر سیاستمداران کشور خود عاجزیم». مطالعه جامع نشریات طرفدار رهائی زن در انگلیس بین سالهای ۱۸۹۹ تا ۱۹۱۵ (یعنی نشریه های Suffragette و Womanhood) نشان میدهد که هیچ گزارشی درباره وضع زنان ایرانی در آنها نیست. این نشریات چند مطلب در باب زنان هند و دیگر مستعمرات بریتانیا دارند؛ اما وضع کشورهای نیمه مستعمره از قبیل ایران بسیار مرود غفلت بوده است.

برگزیده ای از ماخذ

جراید فارسی:

حیل المتین، ۱۹۰۸ - ۱۹۰۵

عدالت، ۱۹۰۷ - ۱۹۰۶

قانون، شماره های ۱ الی ۴۱

ایران نو، ۱۹۱۱ - ۱۹۰۹

جراید انگلیسی:

Womanhood, 1899 - 1907
Suffragette, 1912 - 1915

نیمه دیگر

۳۱

مجموعه های پراکنده ادوارد براون به حدود صد عنوان مختلف روزنامه می رسد که مربوط به ادوار مختلف زمان مورد پژوهش است.

کتابهای فارسی:

تاریخ مشروطه ایران: احمد کسروی
آثار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در اسناد منتشر نشده دوران قاجاریه، هماناقل و فریدون آدمیت

تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی
تاریخ جراید و مجلات ایران، محمدصدر هاشمی
کارنامه زنان مشهور ایران، فخری قویمی

کتابهای انگلیسی:

Edward Brown, Press and Poetry of Iran,
Cambridge University Press,
1914.

Edward Brown, The Persian Revolution, 1905-
1909, CUP, 1910.

Morgan Shuster, The Strangling of Persia,
Century Co., 1920.

Eustache de Lorey & Eveleigh Nash, Queer
Things About Persia, London,
1907.

Mangol Bayat Phillip, "Women and Revolution
in Iran: 1905-1911," in
Women in the Muslim World,
Ed. by L. Beck & N. Keddie,
Harvard University Press,
1978.

Hamid Molana, "Journalism in Iran," un-
published Dissertation,
Northwestern University, 1963.